پنجشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۴
۵۱۴
شماره ۴۴۷۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

روستایی در فیلم «زن و بچه» در جایی ایستاده است که نه هوادارانش را راضی می‌کند و نه منتقدان را؛ نه معترض است نه عدالت‌خواه

برزخی‌ها

روستایی در دوم خرداد ۱۴۰۴ روی صندلی کنفرانس خبری جشنواره فرانسوی می‌نشیند و در بخشی از صحبت‌هایش می‌گوید: «فکر می‌کنم این مستقل‌ترین زنی است که تاکنون نوشته‌ام و ساخته‌ام و آنچه در فیلم می‌بینید هم ماحصل آن چیزی است که اجتماع به من می‌گوید و نه دهنیت من و هر روز بیشتر این تصاویر را از زنان می‌بینم.» فیلم روستایی با همه این ادعاها اکوان می‌شود. واکنش‌های منتقدان و مردم ضد و نقیض‌تر از صحبت‌های درون کنفرانس خبری است. برخی «زن و بچه» را ضعیف‌ترین اثر او و برخی دیگر اتفاقی متفاوت در کارنامه کاری این کارگردان سی‌وپنج ساله می‌دانند. حالا روستایی سوژه پرونده جدید «فرهیختگان» شده است و منتقدان و خبرنگاران دربارهٔ تازه‌ترین اثر او نوشته‌اند.

مرگ تدریجی یک استعداد

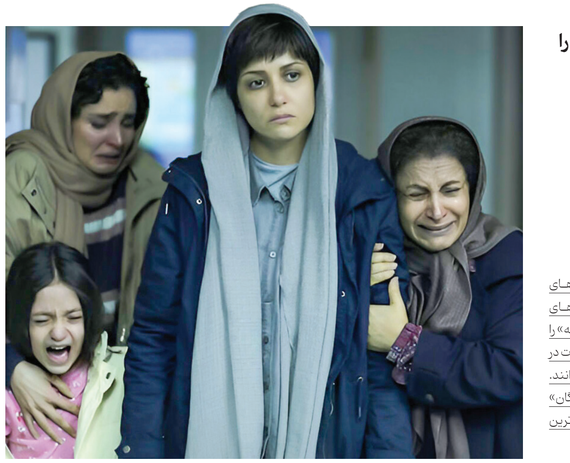

محمد قربانی
منتقد

«زن و بچه» تا جایی که شروع نشده فیلم بدی است و از جایی که شروع می‌شود، مضحک می‌شود. تقریباً ۴۵ دقیقه ابتدایی فیلم هنر می‌رود و تا مجلس خواستگاری مهناز (ایزدیار) و حمید (معادی) اتفاق ویژه‌ای نمی‌افتد. تا اینجا بخشی از زمان فیلم به معرفی علیار – پسر ایزدیار– می‌گذرد که تنها بازی خوب فیلم متعلق به اوست. البته آنچه از علیار می‌بینیم محدود به بیرون کارآکتر و شیطنت‌هایش در مدرسه است و فیلمساز موفق نشده رابطه‌ای میان درون و بیرون پسربچه بسازد و تقریباً تماشاگر چیزی درباره درونیات و خلاءهای علیار متوجه نمی‌شود. مسئله دیگر در پرده اول (اگر اصلاً بتوان چنین ساختاری برای فیلمنامه قائل شد!) عشق میان مهناز و حمید است. عشقی بلاستیکی و تحمیلی از جانب فیلمساز که هیچ منطقی ندارد. حمید تقریباً هیچ واژه‌ای مبتنی بر پرسش و پاسخ در گفت‌وگوهاست. روستایی در غیاب شخصیت‌پردازی دقیق، مدام از کارآکترهای دیگر – به‌ویژه در بحث با ناظم – از شخصی که مقابل ایزدیار قرار گرفته عقب می‌کشد و در مقابل دوربین را به سمت مهناز جلو می‌برد. این اوج هنر فیلمساز در ایجاد سمپاتی با کارآکتر اصلی‌اش است. غافل از اینکه سمپاتی از دل شخصیت‌پردازی در متن می‌آید و توسط دوربین و میزانسن تقویت می‌شود، نه برعکس. در این سلسله صحنه‌ها تقریباً همه گفت‌وگوها به ابتدایی‌ترین شکل ممکن، یعنی بر اساس سؤالات مهناز از شخصیت‌های مقابل و پاسخ آن‌ها برگزار می‌شود. اشتباه مبتدیانه‌ای که در دومین تمرین نویسندگان تازه‌کار اصلاح می‌شود. جایی که دوربین با تأکیدهای فیلمفارسی‌وار و گل درشتش، هیزی حمید را شبیه‌هم می‌کند. تأکید آن‌قدر زیاد است که به نظر می‌رسد همه دنیا متوجه نکاه هیز حمید می‌شوند جز زنانی که در مجلس خواستگاری حضور دارند! بعدازاین اتفاق قرار است جهان بر سر مهناز آوار شود و از همین حالا سیل اتفاقات غیرمنطقی و مضحک راه می‌افتد. فردایش علیار در خانه پدربزرگش می‌میرد و همزمان خانواده حمید از خواهر مهناز خواستگاری می‌کنند. پس از این مهناز در شهر راه می‌افتد و از همه – جز خودش – بابت مرگ پسرش طلبکار می‌شود. اول سراغ قاضی می‌رود که علیه پدرشوهر سابقش رأی نداده، بعد سراغ مادرش می‌رود، بعد ناظم مدرسه علیار، همکارش در مطب، خواهرش و... شکست قطعی فیلم آنجاست که تماشاگر در هیچ‌کدام از این دوئلی‌ها حق را به مهناز نمی‌دهد. در واقع فیلمساز از دادن شعاری که می‌خواهد بدهد هم عاجز است. چیزی که در این دوئلی‌های پیاپی تماشاگر را بیشتر کلافه می‌کند، استفاده مدام روستایی از دالی‌این و دالی‌اوت در میزانسن و دیالوگ‌نویسی مبتنی بر پرسش و پاسخ در گفت‌وگوهاست. روستایی در غیاب شخصیت‌پردازی دقیق، مدام از کارآکترهای دیگر – به‌ویژه در بحث با ناظم – از شخصی که مقابل ایزدیار قرار گرفته عقب می‌کشد و در مقابل دوربین را به سمت مهناز جلو می‌برد. این اوج هنر فیلمساز در ایجاد سمپاتی با کارآکتر اصلی‌اش است. غافل از اینکه سمپاتی از دل شخصیت‌پردازی در متن می‌آید و توسط دوربین و میزانسن تقویت می‌شود، نه برعکس. در این سلسله صحنه‌ها تقریباً همه گفت‌وگوها به ابتدایی‌ترین شکل ممکن، یعنی بر اساس سؤالات مهناز از شخصیت‌های مقابل و پاسخ آن‌ها برگزار می‌شود. اشتباه مبتدیانه‌ای که در دومین تمرین نویسندگان تازه‌کار اصلاح

اجتماع خاکستری و دوستان آن

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

این طور به‌نظر می‌رسد که سینمای موهوم اجتماعی در ایران به نه خط رسیده و دیگر تاب و توانی برای ادامه مواضع پیشینی‌اش ندارد. دامنه نفوذ اتفاقات ناخوشایند سال ۱۳۹۸ در دی‌اُی‌ای هنر، اُپرای «زن، زندگی، آزادی» در خیابان‌های کشور، سیستم را نیز در برگرفت و به ایجاد رفتارهای تودهای جدید در میان مخاطبان دهک جریان اصلی سرگرمی در کشور دامن زد. ترکش این تغییرات «سعید روستایی» به‌عنوان یکی از نمادهای سینمای فیلم‌محور و همیشه شاکی اجتماعی را بی‌نصیب نگذاشت و باعث شد تا او در فیلم سومش، «ایزدیار لیلا» دست به انتحار بزند و پل‌های پشت سرش را بمباران کند. تماشاگری که پیش از این بلیت می‌خرید و به تماشای این دست‌ـه از آثار می‌نشست هرگز فقط تمایل و مطالبه‌اش لذت به نیش کشیدن پورنوگرافی خشونت و استهزای وضعیت بود و به آن اکتفا نمی‌کرد. او می‌خواست تا جریان مسلط در پیوند با سینمای زیرزمینی، زمین فرهنگ در جمهوری اسلامی را شخم بزند تا انرژی استادیومی خویش را به این واسطه تخلیه کند. اما انتظار این دسته گروه از سعید روستایی بی‌جا و بی‌مورد بود. خصلت محافظه‌کارانه آثار سعید روستایی – چه در بافت تصویر و چه در ساختار روایی – در پیوندی محکم و گریزناپذیر با شرایط حاکم بر بازار سینمای گلخانه‌ای قرار دارد که همین مسئله، راه فیلمساز برای انجام اتفاق خود آگاهانه به سمت عادت‌های طیف فکری مطلوبش را مسدود می‌کند. «زن و بچه» مصداق بارز این وضعیت است. روستایی نه‌تنها دست خالی جشنواره کن را برای دومین‌بار ترک کرد، بلکه در فضای فرهنگی – هنری داخل نیز هیچ صدای بلندی، اکنون «زن و بچه» را به مطالبه گروه‌های مختلف فکری تبدیل نکرد.

«زن و بچه» فیلم بدی نیست، چون اساساً نمی‌توانه و نمی‌خواهد به یک اثر خودبسنده و یک‌دست سینمایی تبدیل شود؛ شلهم‌وربایی تصویری و کلامی است که فقط قصد دارد فیلمساز را از پیچ تند دوران کاری خود به سلامت خارج و مجوز ادامه فعالیت پیوسته و بی‌دغدغه‌اش را صادر کند. زنی به اسم «مهناز» با بازی آوراکت و بسیار بد «پریناز ایزدیار» تصمیم می‌گیرد تا زندگی‌اش را نخیر دهد و با مردی که همسن‌وسالش است ازدواج کند. مهناز تنها نیست و پسرکی دارد و فرزند، یکی دختر و دیگری پسر به نام‌های «ندا» و «علیار» است که نمی‌خواهد آن‌ها را به زندگی جدیدش راه دهد. در اینجا سنگ بنای ساخت مادری مسئولیت‌ناپذیر که تنها به خودش فکر می‌کند گذاشته می‌شود. پسر بازیگوش خانواده در ادامه به‌شکلی فرهادی وار از جریان درام (درام؟ گاه درام؟!) حذف می‌شود تا کار مادر برای انتقام‌گیری کور از سیستم آموزشی، خانواده و حلقه اطرافیان راحت شود. روستایی به بهانه بقای خود در صحنه، جریان ارگانیک و منطقی درام را به نفع جلب رضایت همه گروه‌های مختلف سیاسی – اجتماعی قربانی می‌کند و موتور محرکه اثرش را در لحظه از ادامه حرکت بازمی‌دارد. به بیان دیگر، مهناز به‌عنوان نماینده جامعه زنان، منتسب به جریان «زن، زندگی، آزادی» در حالی ناظم مدرسه دولتی، مادر سنتی، پدربزرگ و بافی افراد را در مرگ پسرش مقصر جلوه می‌دهد که اساساً هیچ نشانی از مادرانگی در شخصیت منفعل او وجود ندارد و رابطه‌اش با پسر و به‌طور کل خانواده ساخته نمی‌شود. او در انتها با وجود اراده‌ای که بر حذف فیزیکی پدرشوهر سابق، ناظم مدرسه دولتی پسرش و همین طور برهم‌زدن رابطه ازدواج دایخاته سابق خود با خواهر بی‌وفا، اما دوست‌داشتنی و مصلحانش دارد، به فرکِ بخشش می‌افتد و همه را غافلگیر می‌کند! در واقع نه اتکیه شورش مهناز علیه پدرش مشخص می‌شود و نه آن نظام قضایی ایران را مطرح می‌کند و خلاصه چک‌لیستی دارد از مسائل مختلف مورد علاقه غربی‌ها و مشغول تیک زدن آنهاست. به یک مورد استثنیم گویی روستایی در فیلم اشاره می‌کنم. در ملاقات مهناز با وکیل، وکیل درباره ناعادلانه بودن ساختار قضایی ایران در قبال زنان می‌گوید. پس از این جمله وکیل که: «سیستم قضایی ما مجازاتی بیشتر از جریمه نقدی برای ولی دم در نظر نگرفته»، ایزدیار با لبخند سرش را به طرف دوربین می‌گرداند و به دوربین نگاه می‌کند. به این‌ترتیب جمله وکیل مستقیماً به تماشاگر شلیک بازتاب پیدا می‌کند. همین‌قدر مستقیم.

با این حال روستایی هنوز به درجه جعفر پناهی نرسیده که از همه مردم ایران هیولا بسازد. روستایی از بین مردهای هیولای فیلمش یکی را نگه می‌دارد – که ناظم است. شاید اگر ناظم شکایتش را پس نمی‌گرفت و مهناز را نجات نمی‌داد و در آن بین مثلاً یک مرد دیگر پیدا می‌شد که به مهناز تجاوز کند، فیلم روستایی به این میزان در «کن» با کیوت نمی‌شد. «زن و بچه» فیلمی است که به گفته سازنده‌اش سرهم شده تا به فستیوال کن برسد. این ریشه همه مشکلات فیلم روستایی است و در همه تاروپود «زن و بچه» دیده می‌شود؛ از فیلمنامه بی‌جفت‌وبستش گرفته تا کارگردانی که جز یکی دو تکنیک برنامه‌ای برای ضبط فیلمنامه ندارد. متأسفانه جهت‌دهی فستیوال‌های خارجی کاری با فیلمساز مستعد ما کرده که حتی نقاط قوت او در فیلم آخرش تبدیل به نقطه‌ضعفش شده‌اند. روستایی دو راه دارد. یا به سیم آخر بزند و مثل جعفر پناهی از ایران خانه هیولا بسازد و جایزه بگیرد، یا اینکه برگردد و مثل دو فیلم اولش، مسیر خودش را پیش بگیرد. دیگر امیدی به روستایی ندارم اما آرزو می‌کنم حالت اول اتفاق نیفتد.

آقای روستایی! دردنیای تو وساعت چند است؟

حمیدرضا رنجبرزاده
خبرنگار

اگر «زن و بچه» را ندیده‌اید، نه این متن را بخوانید و نه این فیلم را تماشا کنید! چراکه طبیعتاً برای وقت و اعصاب خود، ارزش و احترام قائلید. اگر هم متأسفانه این تجربه ناخوشایند را پشت سر گذاشته‌اید، بیایید باهم مرور کنیم که دقیقاً ۱۳۱دقیقه چه دیده/بوده‌اید! جدیدترین چیزی که سعید روستایی عرضه کرده است، فرسگ‌ها با یک اثر درماتیک و سینمایی فاصله دارد. کنارهم گذاشتن حجم انبوهی از رخدادها، خردده‌ویات‌ها و ایده‌های به‌ظاهر داستانی، بدون اینکه یک کل منسجم به‌نام «داستان» را شکل دهند، اسمش هر چه باشد، فیلم‌نامه نه و مزن دراماتیک نیست. پیرنگ «زن و بچه» آن‌قدر بی‌دلیل شلوغ است و آن‌قدر عجله دارد تا انواع و اقسام اتفاقات مبتذل نو ستنده را بیازکند که همه چیز زیر آوار این پیرنگ مدفون شده است. مهم‌ترین عنصر دفن‌شده، ناشنیده‌شدن بی‌نعمد، بی‌منطق و دیوانه‌نمای این اثرند. یک نمونه خیلی ساده آن، رفتار مادر مهناز است. پس از مراسم خواستگاری دختر مهناز و چشم‌چرانی‌های مضحک حمید و نگاه‌های ویژه مهری در این مراسم، مادر مهناز تمامی می‌گوید و با عصبانیت، مادر حمید را شسته و روی بند پهن می‌کند! چند دقیقه‌ای بیش نمی‌گذرد که حمید و مادر مهناز، در حال صحبت برای پیگیری مقدمات ازدواج حمید و مهری هستند! یادمر مثالی دیگر، «خوش‌غذق و سرعتی و آب‌دوغ‌خیاری میان مهری و حمید را هضم نکرده، باید بچه‌دارشدن مهری بیش از مراسم ازدواجش را هضم کنیم! البته سعید روستایی تلاش می‌کند بخش چند غافل‌گیری هم در فیلمش بگنجاند که همگی شکست می‌خورند؛ چراکه اولاً خیلی از آن‌ها قابل پیش‌بینی است و ثانیاً محاطب در اثر و جهان مسحورآن، مشارکتی ندارد و اساساً آن غافل‌گیری‌ها نمی‌توانند رخت اهمیت بر تن کنند. از سوی دیگر، گرفتن لانگ‌شات‌هایی که لبریز از هزجویان باشند، اتفاقی‌سث که از «مزی شیش‌وبنم» آغاز و تبدیل به یک موتیف در آثار روستایی شده، به‌نظر می‌رسد آقای کارگردان، به‌جای اصرار بی‌جا در تکرار این موتیف در تمام فیلم‌هایش، باید به‌دنبال ایده‌های تصویری متناسب‌تری بگردد؛ وگرنه نمی‌تواند جای لانگ‌شات و اوربهد از دانش‌آموزان و والدینی که به در بسته مدرسه خورده بودند، آن‌ها را بیش‌تر شبیه مشتی زامبی نشان می‌دهد!

پلات اثر «زن و بچه» آغاز طبیعی یک پیش‌نمی‌رود و رخداد‌ها به‌جای آنکه حاصل ارگانیک کنش‌ها، واکنش‌ها و تصمیم‌های شخصیت‌ها باشد، صرفاً کار آنکه هچه شده می‌شوند تا به موقعیت مد نظر نویسنده برسند. مثال واضح آن، رفتارهای مضحک مهناز پس از مرگ علیار است. او بی‌خود و بی‌جهت، به همه عذاب‌وجدان می‌دهد و همه را با خود دشمن می‌کند تا در سکانس دادگاه پایانی، یک‌وتنها در مقابل مردانی بماند که قصد دارند دخترش را از او بگیرند تا یک پُز فمینیستی بزرگ و اثر به ملغمه فیلم اضافه شود! همین‌جا باید بگویم که اکثر موقعیت‌هایی که قرار بود مثلاً اشک ما را درب‌ایورند و تراژیک باشند، به‌خاطر نبود عنصر منطق داستانی و کارهای فاجعه‌بار بازیگران گرانقیمت فیلم، تبدیل به کمدی‌های ناخواسته شده‌اند تمام‌عیاری می‌شوند که از جایی به بعد، حتی توان خندانـــدن هم ندارند و محاطب خداخدا می‌کند از اشک فیلم هم به‌زودتر تمام شـــود! فقط میتک مهناز هنگام گریه کردن یا بوقوت ادای اغراق‌آمیز دیوش را جدکش آدمه برخی دیالوگ‌هایش را باید به‌بیاوریم. بی‌شک این بازی، یکی از نقاط بسیار تاریک کارنامه بازیگری پریناز ایزدیار خواهد بود.

نه فقط شخصیت‌پردازی، بلکه تقریباً همه چیز قرار بود فیلم‌نامه‌ای که روستایی برای اتفاق‌زیرکانه در فیلم خودش است! به‌نحوی که گرا به‌جای رویه‌رو شدن با یک اثر سینمایی، انگار با شخصی روبه‌رو هستیم که به تازگی زبانی را آموخته و هنوز به‌صورت کامل روی آن مسلط نشده، اما تلاش می‌کند بخش وصله‌پینه‌ای در انتهای فیلم ربطی به کلیت این ساختار دارد. سعید روستایی در «زن و بچه» پیش از باقی آثارش به خود آگاهی آزاردهنده‌اش مجال ظهور و بروز داده و به‌شکلوری تبدیل شود؛ شلهم‌وربایی تصویری و کلامی است که فقط قصد دارد فیلمساز را از پیچ تند دوران کاری خود به سلامت خارج و مجوز ادامه فعالیت پیوسته و بی‌دغدغه‌اش را صادر کند. زنی به اسم «مهناز» با بازی آوراکت و بسیار بد «پریناز ایزدیار» تصمیم می‌گیرد تا زندگی‌اش را نخیر دهد و با مردی که همسن‌وسالش است ازدواج کند. مهناز تنها نیست و پسرکی دارد و فرزند، یکی دختر و دیگری پسر به نام‌های «ندا» و «علیار» است که نمی‌خواهد آن‌ها را به زندگی جدیدش راه دهد. در اینجا سنگ بنای ساخت مادری مسئولیت‌ناپذیر که تنها به خودش فکر می‌کند گذاشته می‌شود. پسر بازیگوش خانواده در ادامه به‌شکلی فرهادی‌وار از جریان درام (درام؟ گاه درام؟!) حذف می‌شود تا کار مادر برای انتقام‌گیری کور از سیستم آموزشی، خانواده و حلقه اطرافیان راحت شود. روستایی به بهانه بقای خود در صحنه، جریان ارگانیک و منطقی درام را به نفع جلب رضایت همه گروه‌های مختلف سیاسی – اجتماعی قربانی می‌کند و موتور محرکه اثرش را در لحظه از ادامه حرکت بازمی‌دارد. به بیان دیگر، مهناز به‌عنوان نماینده جامعه زنان، منتسب به جریان «زن، زندگی، آزادی» در حالی ناظم مدرسه دولتی، مادر سنتی، پدربزرگ و بافی افراد را در مرگ پسرش مقصر جلوه می‌دهد که اساساً هیچ نشانی از مادرانگی در شخصیت منفعل او وجود ندارد و رابطه‌اش با پسر و به‌طور کل خانواده ساخته نمی‌شود. او در انتها با وجود اراده‌ای که بر حذف فیزیکی پدرشوهر سابق، ناظم مدرسه دولتی پسرش و همین طور برهم‌زدن رابطه ازدواج دایخاته سابق خود با خواهر بی‌وفا، اما دوست‌داشتنی و مصلحانش دارد، به فرکِ بخشش می‌افتد و همه را غافلگیر می‌کند! در واقع نه اتکیه شورش مهناز علیه پدرش مشخص می‌شود و نه آن

ادامه در صفحه ۱۳

فرهنگستان
فرهنگ
پنجشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۴
۵۱۴
شماره ۴۴۷۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

سلاخی خانواده از درون

سعید قاسمی
خبرنگار

«زن و بچه» نه فیلمی درباره خانواده است، نه حتی فیلمی علیه آن؛ بلکه تصویری از سقوط کامل ایده خانواده است در ذهن کارگردانی که نه آن را می‌شناسد، نه به آن باور دارد. «خانواده» در این فیلم نه ساختاری تاریخی است، نه نهاد فرهنگی، نه حتی زمینه‌ای برای بحران اخلاقی؛ بلکه صرفاً یک شبح است؛ یا به زبان دقیق‌تر، برچسبی پوسیده و مخدوش است که روی ویرانه‌ای بی‌معنا چسبانده شده. فیلمساز از خانواده فقط یک کارکاتور می‌سازد؛ خانه‌ای که هویت ندارد، مادر/ مادرانی که مادر نیستند، فرزندی که هیچ پیوندی با مادر ندارد و رابطه‌ای که هیچ‌گاه در طول فیلم، حتی لحظه‌ای شکل نمی‌گیرد. مادر که باید نقطه اتصال این مجموعه باشد، مثل یک سایه خسته و گنگ، فقط در میزانسن جابه‌جا می‌شود تا غیبت معنای خانواده را بپوشاند. مهناز، نه با فرزندش رابطه‌ای زنده، نه با مشوقه‌اش، نه حتی با خودش؛ او انبوه درست همان جاست که فیلم از درون فرو می‌ریزد؛ جایی که هیچ‌کدام از این روابط، حتی به‌صورت تیپیکال، شکل نمی‌گیرند.

در فرهنگ ایرانی، خانواده، صرفاً ساختاری زیستی، یک مفهوم می‌است تاریخی، روانی و اخلاقی. خانواده در ذهن و وزبان ایرانی، جایی است برای تناقض، درگیری، خوشنناسی نه معنا دارد، نه منشأ روانی، نه جایگاه اخلاقی.

«زن و بچه» نه فیلمی درباره خانواده است، نه حتی فیلمی علیه آن؛ بلکه تصویری از سقوط کامل ایده خانواده است در ذهن کارگردانی که نه آن را می‌شناسد، نه به آن باور دارد. «خانواده» در این فیلم نه ساختاری تاریخی است، نه نهاد فرهنگی، نه حتی زمینه‌ای برای بحران اخلاقی؛ بلکه صرفاً یک شبح است؛ یا به زبان دقیق‌تر، برچسبی پوسیده و مخدوش است که روی ویرانه‌ای بی‌معنا چسبانده شده. فیلمساز از خانواده فقط یک کارکاتور می‌سازد؛ خانه‌ای که هویت ندارد، مادر/ مادرانی که مادر نیستند، فرزندی که هیچ پیوندی با مادر ندارد و رابطه‌ای که هیچ‌گاه در طول فیلم، حتی لحظه‌ای شکل نمی‌گیرد. مادر که باید نقطه اتصال این مجموعه باشد، مثل یک سایه خسته و گنگ، فقط در میزانسن جابه‌جا می‌شود تا غیبت معنای خانواده را بپوشاند. مهناز، نه با فرزندش رابطه‌ای زنده، نه با معشوقه‌اش، نه حتی با خودش؛ او انبوه درست همان جاست که فیلم از درون فرو می‌ریزد؛ جایی که هیچ‌کدام از این روابط، حتی به‌صورت تیپیکال، شکل نمی‌گیرند.

در فرهنگ ایرانی، خانواده، صرفاً ساختاری زیستی، یک مفهوم می‌است تاریخی، روانی و اخلاقی. خانواده در ذهن و وزبان ایرانی، جایی است برای تناقض، درگیری، عشق، نفرت و مسئولیت. اما آنچه در این فیلم به‌نام خانواده ارائه می‌شود، خالی از هرگونه بافت فرهنگی است؛ انگار یک تصویر مضحک از مفهوم خانواده از سینمای عامه‌پسند آمریکا قرض گرفته شده و در پس زمینه‌یی زنگ‌بک فیلم مادرام قرار داده شده است. تصویری که نه ربطی به مادر ایرانی دارد، نه نشانی از فرزند ایرانی، و نه رنگی از عواطف انسانی.

درک سعید روستایی از «زن» در این فیلم، به‌طرز نگران‌کننده‌ای تهی و فرومایه است. زن نه به‌مثابه سوژه‌ای در کشمکش با خویشتن، بلکه صرفاً به‌مثابه محملی برای بروز امیال سرکوب‌شده خود دیگری طراحی شده است. مادر بازی مواجهیم که گویی تنها کارکردش آن است که به نقطه جوش برسد و بمشکل ایفاهای سبک‌مغز باشد (تمام زنان داستان تقریباً همین هستند). در تمام طول فیلم، هیچ نسبتی میان زن و فرزندش ساخته نمی‌شود؛ نه رابطه‌ای زنده، نه گفت‌وشنودی روشن، نه بحرانی قابل باور. او یک مادر نیست، بلکه تنها کارکتری است که فیلمساز از او «مادر» می‌نامد. به رابطه‌اش با پسرش به‌خوبی خبره شویم که فاجعه را درباید! مادری که هیچ‌چیز از فرزندش نمی‌داند. جز خس و علاقه مسخره‌ای که او به یکی از دوستان مادر دارد! مادری که رابطه‌اش در سطحی‌ترین حالت ممکن با تمام ارکان خانواده ساخته شده است.

کارآکتر مهری (خواهر مهناز) و رابطه‌اش با مهناز، نمونه‌ای روشن از همین سطحی‌سازی است. زنی که صرفاً آمده تا نقش دیگری از زن ساکت و زن منفعل را دربارهٔ خواهر کند؛ نه به‌مثابه خواهر، نه به‌مثابه مادر دوم، نه حتی به‌مثابه انسانی که درون یک شبکه خانوادگی معنا می‌گیرد. او صرفاً آمده تا دوباره یادآوری کند که در جهان سعید روستایی، زن‌ها یا اکسسوار یا قربانی‌اند یا کلیه‌برک. رابطه‌اش با مهناز نه واجد نشانه‌ای فرهنگی است، نه اخلاقی، نه روانی؛ صرفاً نوعی همراهی بی‌انگیزه است که هیچ تفاوتی با یک پرستار یا حتی دوست دیرجدنده ندارد.

واقعیت این است که روستایی هیچ درکی از مفاهیمی که به‌زبان می‌آورد، ندارد. نه خانواده را می‌فهمد، نه عشق را، نه زن را، نه فرزند را. او فقط نقاب‌هایی از واقعیت را کنار هم می‌گذارد، با این امید که پرتوای بزرگ با جزئیات دقیق شکل بگیرد. آیا این چنین است؟ هرگز. باید گفت «زن و بچه» فیلم بدی نیست؛ بلکه فاجعه‌ای تمام‌عیار است. کمتر فیلمی را می‌شود در تاریخ سینما پیدا کرد که ارزش‌های انسانی و خانواده را به‌سویه خودشان سلاخی کنند.

این سوژه حیف بود

محمدحسین سلطانی
خبرنگار گروه فرهنگ

شاید همه موافق باشیم که روستایی باید در هفته‌های آتی یک وقفی را خالی کند و بیاید توضیح دهد که در «زن و بچه» چه می‌خواسته بگوید. شک نکنید! حتی همان دوستان فرانسوی که به برای روستایی کف زدند هم به همدیگر سقلمه می‌زدند و می‌گفتند: «جدی؟ فهمیدی این ایرانیه چی می‌خواد بگه؟» بدون هیچ‌شکی «زن و بچه» سخت‌ترین فیلم روستایی است؛ قصه‌ای دور از جهان او که برای کشش کارگردان موضوعیت شده کم‌وبیش از زندگی یک زن بیوه با بچه‌سر میربیارد. آیا موفق بوده؟ دستاوردهایی داشته که جالب است، اما رمنش را بخواهید: نه! روستایی بین آنچه می‌خواهد بگوید و جهان زن درون فیلم معلق است. خب، هر ادعایی نیاز به شرح دارد. پس بگذارید شرح این ادعا را هم با این میان‌تیتر شروع کنیم:

بیوه یا مطلقه؛ داستان از اینجا شروع می‌شود

روستایی مسئله‌اش در فیلم غم‌یک زن میان‌سال است که به دلیل شرایط جبری، مجبور به ازدواج مجدد می‌شود. در این حالی است که روستایی در فیلمنامه‌های قبلی‌اش به‌ویژه متری «شیش‌وبنم» نشان داده بود دیالوگ‌نویس خوبی است.

فیلم با بی‌منطقی باورنکردنـــی پیش می‌رود. مثلاً خواهر مهناز با حمید وارد رابطه می‌شود و دلیل این رابطه را امکان دردناک‌کردن با حمید درباره فقـــدان علیار مطرح می‌کند! ناگهان مهـــاز تصمیم می‌گیرد – با چیش نقدی برای ولی دم در نظر نگرفته» – ایزدیار با لبخند مـــرش را به طرف دوربین می‌گرداند و به دوربیـــن نگاه می‌کند. به‌این‌ترتیب جمله وکیل مستقیماً به تماشاگر شلیک بازتاب پیدا می‌کند. همین‌قدر مستقیم.

با این حال روســـتایی هنوز به درجه جعفر پناهی نرسیده که از همه مردم ایران هیولا بســـازد. روستایی از بین مردهای هیولای فیلمش یکی را نگه می‌دارد – که ناظم است. شـــاید اگر ناظم شکایتش را پس نمی‌گرفت و مهناز را نجات نمی‌داد و در آن بین مثلاً یک مرد دیگر پیدا می‌شـــد که به مهناز تجاوز کند، فیلم روستایی به این میزان در «کن» با کیوت نمی‌شد. «زن و بچه» فیلمی است که به گفته سازنده‌اش سرهم شده تا به فستیوال کن برســـد. این ریشـــه همه مشکلات فیلم روســـتایی است و در همه تاروپود «زن و بچه» دیده می‌شـــود؛ از فیلمنامه بی‌جفت‌وبستش گرفته تا کارگردانی که جز یکی دو تکنیک برنامه‌ای برای ضبط فیلمنامه ندارد. متأسفانه جهت‌دهی فســـتیوال‌های خارجی کاری با فیلمساز مستعد ما کرده که حتی نقاط قوت او در فیلم آخرش تبدیل به نقطه‌ضعفش شده‌اند. روستایی دو راه دارد. یا به سیم آخر بزند و مثل جعفر پناهی از ایران خانه هیولا بسازد و جایزه بگیرد، یا اینکه برگردد و مثل دو فیلم اولش، مسیر خودش را پیش بگیرد. دیگر امیدی به روســـتایی ندارم اما آرزو می‌کنم حالت اول اتفاق نیفتد.

بن‌بست هنری فیلمساز جوان

محمدسجاد حمیدیه
خبرنگار

غم‌انگیز است که یکی از باستعدادترین کارگردانان جوان سینمای ایران، به این زودی در مسیر هنری خود به بن‌بست رسیده است. وقتی سعید روستایی بعد از موفقیت «مزی شیش‌وبنم»، فیلم‌صرفاً «ایزدیار لیلا» را ساخت، امید می‌رفت آن فیلم صرفاً یک اشتباه در مسیر فیلمسازی کارگردان جوان، بدلیل تأثیرپذیری از هیجانات روز باشد. باورنکردنی است که روستایی در فیلم بعدی‌اش به چنان قعری سقوط کرده که به برادران لیلایش در برابر آن، فیلم جدی‌تری به چشم می‌آید. او بدترین فیلمش را خوب شـــروع می‌کند. کارآکتر غیاث با بازی بسیار خوب سینان محبی، بار اصلی فیلم را در آغاز بدوش می‌کشد و نشانه‌گذار بیش از حد است. او با همراه می‌شود. روستایی با کارگردانی درست خوب می‌تواند او را خاص کند و از دیگر بچه‌ها جدایش کند، برای مثال در ســـکانســـی که علیار قلق مدرسه را خراب می‌کند، کارگردانی خوبی از تقابل مدرسه‌ای و خانوادگی نشان می‌دهد. دیالوگ‌های خوبی از تقابل مدرسه‌ای و خانوادگی شکل می‌گیرد. اما به‌سرعت خودش را بدبور می‌کند. تا نیمه‌راه فیلم، فیلم‌نامه‌ای که قرار بود خاصی فیلم باشد، به‌سرعت به‌دست‌ورد تبدیل می‌شود